

آقاي هوشنگ گلشيري عزيز سلام

عمران صلاحی

وقتي که در خرداد ۱۳۷۹ هوشنگ گلشيري به طور نابهنگام درگذشت، هيچکس خبر نداشت که شش سال بعد طنزنويس نامدارمان، عمران صلاحی هم در شصت سالگی در سحرگاه يک روز پاييزی از دنيا می‌رود. ويژه‌نامه‌ی هوشنگ گلشيري به مناسبت دهمین سال درگذشت او را با طنزنوشته‌ی صميمی اما غمناک «آقاي حکايتی» سال‌های کارنامه و دنياي سخن ادامه می‌دهيم: ده روز به نشانه‌ی ده سال، امروز با عمران صلاحی.

عمران صلاحی

اميدوارم حال شما خوب باشد و راحت خوابیده باشيد، ما تصور می‌کنيم شما در آنجا هم که هستيد، آرام و قرار نداريد و نگران مائيد. نگران به اينکه به بيراهه نرويم و درست فکر کنيم و خوب بنويسيم. اگر جویای احوال مت باشيد ملالی نيست به جز دوری شما. هوای دل ما کاملاً ابری است و در بعضی نقاط، همراه با رگبارهای پراکنده.

دو سه سال است که بیشتر اوقات ما در بیمارستان‌ها و گورستان‌ها و مجالس ترحيم می‌گذرد. قرارها و دیدارهای ما بیشتر ترحيم است. اين پنجشنبه هم قرار است به مجلس ترحيم نويسنده‌ای ديگر برويم. اگر شما هم در سفر نبوديد، حتماً می‌آمدید، آقایان مختاری و پوينده هم می‌آمدند. خانم عزيزاده هم می‌آمد. لطفاً سلام ما را به آنها برسانيد.

سابقاً برای دیدن دوستان از اين کافه به آن کافه می‌رفتيم، اما حالا از اين ختم به آن ختم. شما خودتان شاهد بوديد، حتی به بعضی مجالس ترحيم با دلهره می‌رفتيم. چون بعضی از عوارض جانبی می‌خواستند ما را از حالت عمودی به حالت افقی درياورند.

هوشنگ گلشيري

آقاي گلشيري عزيز

می‌بخشيد اگر نامه کمی غير جدی شد. شما خودتان هم با ما شوخی کرده‌ايد. آخر چه معنی دارد که به اين زودی بگذاريد برويد. ما تازه جای دم کرده‌ايم و منتظریم بچه‌ها داستان بخوانند. اهل قلم از ترس شما جرئت نمی‌کردند بد بنويسند. ما مطمئنيم بعد از اين هم جرئت نخواهند کرد. چون شما همچنان حضور داريد و با خشم مهربان‌تان نگران و مراقب کار آنها هستيد. شما بیشتر از آنکه خودتان بنويسيد، گذاشتيد ديگران بنويسند.

ما (خودم را می‌گويم) بعد از رفتن‌ها نه سری به خانه‌ی شما زدیم و نه به آنجا تلفن کردیم. چون خيال می‌کردیم مثل همیشه در خانه مشغول نوشتن هستيد و نبايد وقت‌تان را بگيريم. حالا هم روی‌مان نمی‌شود به خانم - بچه‌ها تسليت بگويم.

تو اگر

بسته‌ای بار سفر

تو اگر

نيستی ديگر

پس چرا من از همه جا
صدای تپش قلب تو را می‌شنوم؟

در همین زمینه:

• هستش هنوز و نيستش حالا کاتب